

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين و صلي الله علي سيدنا محمد و آله الطاهرين

چکیده بحث گذشته

بحث در حدیث شریف «إِنَّمَا يَحِلُّ الْكَلَامُ وَيَحْرَمُ الْكَلَامُ» بود. عرض کردیم که مرحوم شیخ اعظم انصاری(قده) بعد از اینکه ادله‌ای را برای لزوم معاطات ارائه فرمودند، بیان کردند که در مقابل این ادله؛ چهار دلیل وجود دارد که این چهار دلیل، ما را وادار می‌کند که از أصالة اللزوم در معاطات دست برداریم. در نتیجه ایشان قایل شدند که معاطات، مفید ملکیت جایز است. در میان این ادله فقط دلیل چهارم باقی مانده است، که بررسی حدیث «إِنَّمَا يَحِلُّ الْكَلَامُ وَيَحْرَمُ الْكَلَامُ» است. مرحوم شیخ(ره) بعد از بیان احتمالات خمسه‌ای که در این روایات دادند، و پس از اینکه به همه این احتمالات اشکال وارد کردند، در آخر این را پذیرفتند که این حدیث، ظهور مابی در اعتبار لفظ در لزوم معامله دارد. این کلام شیخ(ره) را مفصل بیان کردیم و مقداری از کلام امام(رض) را هم که خیلی مفصل وارد بحث شده‌اند ذکر کردیم؛ که اولاً به برخی از اشکالاتی که در کلمات شیخ(ره) وارد است، اشاره فرموده‌اند و ثانیاً نظر خودشان را هم در اینجا ذکر کردند. ما مقداری از کلام امام(ره) را تا بحال بیان کردیم، که ملاحظه فرمودید نکات جدیدی را تا اینجا هم بیان فرمودند. البته ما به نقد کلام امام(ره) نرسیدیم، و فعلاً فقط کلام ایشان را نقل می‌کنیم.

فرمایش امام(رض)

ایشان هم بر طبق روش شیخ(ره) فرمودند یکوقت این فقره از حدیث را معنا می‌کنیم «إِنَّمَا يَحِلُّ الْكَلَامُ وَيَحْرَمُ الْكَلَامُ»؛ یعنی کاری به تعبیری که در صدر روایت آمده است نداریم. با قطع نظر از صدر روایت فرموده‌اند اولاً مراد از این «کلام»؛ «طبیعة الکلام» است، کلام انسان یا کلام شارع مراد نیست. در «إِنَّمَا يَحِلُّ الْكَلَامُ»، شارع در مقام بیان این است که «طبیعت کلام» محلل است، هر مصداقی می‌خواهد داشته باشد، چه در کلام انسان باشد، مثل ایجاب و قبول، که دو نفر انجام می‌دهند، یا در کلام شارع باشد، که شارع با «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» معاطات را تحلیل کرده است. معاطات و لو اینکه یک معامله فعلی و عملی است، اما شارع با «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» تحلیل کرده است. پس «إِنَّمَا يَحِلُّ الْكَلَامُ» شامل معاطات هم می‌شود. همچنین فرمودند که ما باید این روایت را «علی نسق واحد» تفسیر کنیم. نمی‌شود یکی را بعنوان وجوبی تفسیر کنیم، و یکی را بعنوان عدمی تفسیر کنیم.

نمی‌توان گفت «إِنَّمَا يَحِلُّ الْكَلَامُ» آنجایی که موجود است، و «يَحْرَمُ الْكَلَامُ» آنجایی که نیست. فرمودند خود سیاق روایت، قرینه روشنی است بر اینکه ما باید به یک کیفیت واحد، از حیث وجود و عدم و از سائر جهات با روایت برخورد کنیم. نمی‌توانیم «کلام» اول را یک چیزی معنا کنیم، «کلام» دوم را عدمی معنا کنیم، یا بگوییم آن «کلام» اول فی مورد و «کلام» دیگر فی

مورد آخر، یا بگوییم آن «کلام» یک مضمون دارد و این «کلام» یک مضمون دیگری دارد. فرمودند نمی‌توان در اینجا این حرفها را مطرح کرد. نمی‌توان گفت طلاق را اگر با یک لفظ و یک مضمون بیاوریم، واقع می‌شود، با لفظ و مضمون دیگر مثلاً واقع نمی‌شود. در «**إِنَّمَا يَحِلُّ الْكَلَامُ وَ يَحْرَمُ الْكَلَامُ**»، این «کلام» باید «علیٰ نسق واحد» و بر یک کیفیت باشد. پس تا اینجا ما این فقره را بدون در نظر گرفتن صدر روایت معنا می‌کنیم.

معنای روایت با توجه به صدر آن

در بحث امروز؛ این فقره را با توجه به صدر روایت معنا می‌کنیم. روایت این بود که راوی از امام(ع) سؤال کرد «قلت لأبي عبد الله(عليه السلام): الرجل يجيئني ويقول: اشتر لي هذا الثوب و أربحك كذا و كذا. فقال: أليس إن شاء أخذ و إن شاء ترك؟ قلت: بلى. قال: لا بأس، إِنَّمَا يَحِلُّ الْكَلَامُ وَ يَحْرَمُ الْكَلَامُ»؛ راوی به امام(ع) عرض می‌کند کسی به من می‌گوید برو آن لباسی که پیش فلانی است برای من بخر، اینقدر من به تو سود می‌دهم، برو هزار تومان بخر و دویست تومان هم به تو سود می‌دهم، می‌شود هزار و دویست تومان. آیا این کار درست است یا نه؟ امام(ع) هم در جواب می‌فرماید «أليس إن شاء أخذ و إن شاء ترك؟» آیا بعد از اینکه تو رفتی این لباس را خریدی، آیا این چنین نیست که اگر خواست از تو لباس را بگیرد و اگر نخواست نگیرد؟ می‌گوید بلی همینطور است. حضرت(ع) می‌فرماید اگر اینطور است اشکالی ندارد، «**انما يحل الكلام و يحرم الكلام**». حال اینجا امام(ره) می‌فرماید این قسمت را اگر بخواهیم با صدر روایت در نظر بگیریم، اولین نکته این است آیا سؤال سائل از این بوده که قائل به او گفته است «**اشتر لي هذه الثوب؟**». آیا سؤال سائل از این قول قائل بوده؟ یا نه سؤال سائل این است که أصلاً این کار چطوری است؟ که أصلاً کاری به قول قائل ندارد، سؤال سائل این است که اگر من بروم بخرم و بعد بروم از آن آقا سود بگیرم، یعنی بفروشم و سود بگیرم، آیا این درست است یا نه؟ اولین نکته این است که أصلاً به قول قائل من حیث هو قول و من حیث هو لفظاً کاری ندارد. می‌فرماید که به نظر ما سؤال سائل این است که اگر قائل آمد و این را گفت، من رفتم این را خریدم، چطور است؟ امام(ع) می‌فرماید «**أليس إن شاء أخذ و إن شاء ترك؟**».

عرض می‌کند بلی. یعنی اینکه اگر قبل از اینکه تو بروی این را به او بفروشی و ربح بگیری، بین تو و بین او، یک بیع ملزومی نباشد، عرفاً اشکالی ندارد. اما اگر قبل از اینکه بروی از مالکش بخری، تو این را به او فروخته باشی، که الزامی بین شما دو نفر باشد، اشکال دارد. می‌فرماید این «**إِنَّمَا يَحِلُّ الْكَلَامُ وَ يَحْرَمُ الْكَلَامُ**»، معنای «کلام» این است که اگر بیع ملزومی در کار نباشد که از طرفین در اینجا سلب اختیار نکرده باشد مانعی ندارد، اما اگر یک بیع ملزومی باشد که سلب اختیار کرده باشد اشکال دارد. بعد در اینجا می‌فرماید بگوییم مراد از این «کلام»، کنایه از «ایجاب البیع» است، کلام کنایه است از اینکه اگر قبلاً بیع را بنحو لازم منعقد کرده نباشید، اشکالی ندارد، اما اگر بیع بنحو لازم منعقد شده باشد، این اشکال دارد.

تعبیرشان این است که می‌فرمایند «**لا بأس بجعل الكلام كناية عن مطلق البیع فی المقام**»؛ ما کلام را کنایه از مطلق البیع قرار دادیم. آنگاه باز در ادامه نظر شریفشان می‌فرمایند ما اگر «کلام» در «**إِنَّمَا يَحِلُّ الْكَلَامُ**» را بدون در نظر گرفتن صدر روایت، به «**طبیعة الكلام**» معنا کردیم، اما حالا با در نظر گرفتن صدر روایت، دیگر آن را نمی‌توانیم به طبیعة الكلام معنا کنیم. چرا؟ برای اینکه بین آن شخص و این شخص یک مقاوله‌ای که صورت گرفته است، قائل گفته تو برو این لباس را برای من بخر، بعداً من به تو این قدر سود می‌دهم. مقاوله بلا شک از مصادیق کلام است. اگر ما کلام را به طبیعة الكلام معنا کردیم، تردیدی نیست که یکی از مصادیق روشن کلام، مقاوله است، مقاوله واقع شده است. پس این که امام(ع) می‌فرماید «**إِنَّمَا يَحِلُّ الْكَلَامُ وَ يَحْرَمُ الْكَلَامُ**»، مراد یک کلام خاص باید باشد.

کلام خاص یعنی «ایجاب البیع». در آخر می‌فرمایند خلاصه مطلب این می‌شود که ما بگوییم در این روایت می‌خواهد بگوید اگر قبل از اینکه این شخص واسطه بیاید از مالک اصلی اش بخرد، بیاید این را به آن شخص دیگر بفروشد و سودش را بگیرد این باطل است، چون می‌شود «**بیع ما لیس عنده**». اگر بعد از اینکه رفت آن را خرید، آمد به شخص دیگر فروخت، این اشکالی

ندارد. در آخر می‌فرمایند «فعليه لا تكون الرواية دالة على حصر المحلل و المحرم في اللفظ» □

با این بیانی که ما ذکر کردیم اصلاً این روایت دلالت بر انحصار محلل و محرم در لفظ ندارد. می‌فرمایند با این توضیحی که ما دادیم روایت دیگر کاری به لفظ ندارد. البته ایشان فرمودند «کنایه»، ولی تعبیری که من الان می‌خواهم عرض کنم، به این تصریح نشده است. البته شاید مرادشان همین هم باشد. تا بحال فقها که با این روایت برخورد می‌کنند، همه فقها «کلام» را به لفظ معنا می‌کنند. آنگاه می‌گویند «إنما» هم دلالت بر حصر دارد. «انما يحلل الكلام» یعنی لفظ، محلل است. اگر جایی لفظ نبود، محلل نیست و لزوم نیست. اما ایشان می‌خواهند بفرمایند ما اصلاً بگوییم مراد از «کلام»؛ لفظ نیست. بلکه مراد از کلام؛ آن بیع مخصوص خارجی است. اگر «بیع ما لیس عنده» است، محرم است، اگر «بیع ما عنده» است محلل است، پس کاری به لفظ ندارد. عرض می‌کنم در تعبیر ایشان تصریح روشنی به این معنا ندارند، یا این را اراده کرده‌اند، یا اگر این را هم اراده نکنند، بعداً ما مختار خودمان هم همین است که اصلاً «کلام» در این روایت، کاری به «لفظ» ندارد. همه‌ی اشتباهات و تردیدها، احتمالاتی که مرحوم شیخ(ره) در کتاب مکاسب فرموده است که «اللفظ مع مضمونه یا اللفظ مع کذا» ، اصلاً می‌گوییم کلام کاری به لفظ ندارد، در این روایت و خیلی از جاها، «کلام» را در «لفظ» استعمال می‌کنند. اما «کلام» در این «انما يحلل الكلام» یعنی همان «بیع ما عنده»، و «انما يحرم الكلام» ؛ یعنی «بیع ما لیس عنده».

و صلى الله على سيدنا محمد و آله اجمعين.